



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بحث در این بود که بیع معاطاتی همانطور که مفید ملکیت است خلافاً للمشهور ، مفید لزوم نیز می باشد ، برای اثبات لزوم به قاعده أصالة اللزوم توجه کردیم و گفتیم که طبق این قاعده اصل در هر عقدی این است که لازم باشد إلا ما خرج بالدلیل و أدله ای ذکر کردیم که اقتضاء می کردند که این اصل ثابت باشد .

علامه نائینی (ره) در منیة الطالب جلد ۱ ص ۱۲۲ فرموده اند : فالأقوی أن یقال أن التعاطی بقصد التملیک یفید الملک الجائر منتهی نه از جهت اینکه مشهور گفته اند بلکه قواعد اقتضاء می کند که ملکیت جائز باشد و بالاخره ایشان فرموده اند که ما سه جور جواز داریم ؛ اول جواز حکمی است که شارع مقدس خودش حکم به جواز کرده در مقابل حکم به لزوم مثل نکاح و ضمان و امثالهما که شرعاً محکوم به لزوم هستند و بعضی دیگر از عقود شرعاً محکوم به جواز هستند مثل هبه به غیر ذی رحم که ذاتاً محکوم به جواز می باشد . دوم جواز حقی است (فرق حکم و حق در این است که حکم قابل اسقاط نیست و اختیارش دست شما نیست بلکه دست شارع است اما حق آن است که اختیارش دست شماست (مثل انواع خیارات که جعل می شوند و شارع مقدس اختیار جعل و اسقاط آنها را به شما سپرده و در قباله ها نیز معمولاً ذکر می کنند که طرفین جمیع خیارات را اسقاط می کنند حتی غبن الفاحش بل أفحش . سوم آن

جوازی است که ما دلیل بر لزوم نداریم یعنی در واقع ایشان بین بیع بالصیغه و بیع بالتعاطی فرق می گذارد ، در بیع بالصیغه که لفظ بعث و قبلت وجود دارد این لفظ دو جنبه دارد ؛ یکی جنبه مطابقی است که دلالت دارد بر تبدیل و تبدل و معاوضه و دیگری جنبه التزامی است که دلالت دارد بر اینکه پای حرف خود بایستیم و آن را به هم نزنیم ، اما در بیع معاطاتی فعل است و فعل همان اعطاء و أخذ و دادوستد می باشد و دیگر لفظ و زبان وجود ندارد که التزاماً بر لزوم دلالت داشته باشد و چون دلیلی بر لزوم نداریم اصل اقتضاء می کند که ملک جائز باشد .

علامه نائینی در ص ۱۵۶ از جلد ۱ منیة الطالب نیز فرموده که بیع معاطاتی مفید لزوم نیست و حتی بر اینکه آیه أوفوا بالعقود دلالت کند بر لزوم در بیع معاطاتی اشکال کرده و فرموده این آیه دلالت بر لزوم در بیع معاطاتی ندارد زیرا دلالت بر لزوم از ملازمات لفظ است و چون در معاطات لفظی در کار نیست و بیعی است که به داد و ستد فعلی واقع می شود لذا دلالت بر لزوم ندارد بنابراین بیع معاطاتی بالتخصّص از عموم أوفوا بالعقود خارج است ، این کلام علامه نائینی در منیة الطالب بود که به عرضتان رسید .

خوب اما کلام علامه نائینی از چند جهت اشکال دارد : اشکال اول ما به کلام ایشان این است که اولاً ما قبلاً گفتیم که أحلّ الله البیع شامل بیع معاطاتی نیز می شود زیرا اینطور نبوده که بیعهایی که در بین مردم معمول بوده با لفظ بعث و قبلت صورت بگیرد بلکه سیره عرف و عقلاء بر این بوده که با معاطات نیز بیع انجام می داده

در آن مولی اعلام مولویت می کند و تکلیف برای ما درست می کند که این تکلیف باید امتثال شود و ترکش عقاب دارد مثل اَقیموا الصلاة ، و اما بعضی از اموار ارشادی هستند یعنی مولی قبلاً مطالبی را بیان کرده و الآن ارشاد به آن مطالب می کند مثل : اَطیعوا الله و اَطیعوا الرسول که امر ارشادی می باشد یعنی آنچه را که ما سابقاً گفتیم و خواهیم گفت اطاعت کنید لذا اگر کسی از امر ارشادی تخلف کند عقابی متوجه او نمی شود زیرا تابع مرشدُ إلیه خود است ، اگر مرشدُ إلیه آن واجب باشد ترکش عقاب دارد ولی اگر مرشدُ إلیه آن مستحب باشد فعلش ثواب دارد ولی ترکش عقاب ندارد .

خوب حالا مثالی می زنیم تا ببینیم که آیا امر در اوفوا بالعقود مولوی است یا ارشادی؟ مثلاً اگر شخصی کتابش را فروخت و بعد مراجعه کرد و معامله را بهم زد و کتابش را پس گرفت و در آن تصرف کرد آیا چنین شخصی دو عقاب دارد؟ یعنی یکی بخاطر تصرف در مال غیر زیرا حق فسخ معامله را نداشته و عقاب دیگر بخاطر اینکه به اوفوا بالعقود عمل نکرده؟ خیر چنین شخصی یک عقاب بیشتر ندارد و آن هم به خاطر تصرف در مال غیر می باشد و ظاهراً امر در اوفوا بالعقود ارشادی می باشد و اگر بگوئیم مولوی است باید بگوئیم یک حکم وضعی را می رساند و اوفوا بالعقود یعنی اینکه عقد شما صحیح و لازم است .

بحث دوم این است که آیا عقود و عهود با هم فرق دارد یا نه؟ تا اینکه بگوئیم آیا عقود یعنی بعث و قبلتُ لفظی را می گوید و چون معاطات لفظ ندارد شامل آیه نمی شود بنابراین ما باید عهود و عقود را معنی کنیم و ما قبلاً عرض کردیم که عقد گره زدن دو چیز به هم است و عهد یعنی پیمان بستن و قرار گذاشتن ، مثلاً در

اند و الآن نیز همینطور است لذا اَحَلَّ الله البیع همانطور که شامل بیع لفظی است شامل بیع معاطاتی نیز می شود و ثانیاً آیه التجارة که قبلاً از آن بحث کردیم نیز شامل بیع معاطاتی می شود بنابراین اَصالة اللزومی که از آیتین استفاده می شود (آیه الحل و آیه التجارة) کما تدل علی حصول الملكية فی البیع المعاطاتی دال بر لزوم آن نیز می باشد لذا تفاوتی که علامه نائینی بین بیع بالصیغه و بیع معاطاتی قائل شده درست نیست زیرا از نظر شارع هر دوی اینها بیع می باشند و بعلاوه سیره عرف و عقلاء نیز همانطوری که لزوم را در بیع بالصیغه اقتضاء می کند لزوم در بیع معاطاتی را نیز اقتضاء می کند .

اشکال دوم ما به کلام علامه نائینی این است که : کلامه هذا ینافی ما ذکره سابقاً من الإستدلال بر حصول ملکیت و لزوم در معاطات ، زیرا ایشان سابقاً هم بر آیه الحل و هم بر آیه التجارة و هم بر سیره برای حصول ملکیت و لزوم للمعاطات استدلال کرده .

اشکال سوم ما به کلام علامه نائینی این است که فرمایش ایشان که فرمودند بیع معاطاتی بالتخصّص از آیه اوفوا بالعقود خارج می شود صحیح نیست زیرا ما قبلاً ثابت کردیم که عقود یعنی عهد لذا دیگر فرقی نمی کند که عهد با قول صورت بگیرد یا بالفعل بنابراین کلام مرحوم نائینی از جهاتی مورد اشکال بود که خدمتتان عرض شد .

خوب و اما عرض کردیم از آیه اوفوا بالعقود استفاده می شود که عقود لازم الوفاء می باشند ، چند بحث در این آیه وجود دارد : اول این است که آیا امر در آیه اوفوا بالعقود ارشادی است یا مولوی؟ امر مولوی آن است که

تقریباً از سال ۱۲۲۲ تا سال ۱۳۳۲ ادامه داشته که در آن روسیه غالب شد و ما چندین شهر مثل نخجوان و ایروان را از دست دادیم، مردم این شهرها خیلی ناراحت شدند و به مراجع نامه نوشتند که در اینجا بچه های ما را طبق آداب کفر تربیت می کنند و ما امنیت ناموسی نداریم، سید مجاهد که در عراق ساکن بود و مرجعیت هم داشته اعلان جهاد می کند و خودش حرکت می کند برای جنگ که نقل شده وقتی ایشان برای جنگ حرکت کردند ۴۰ مجتهد نیز در رکاب ایشان بوده اند که یکی از آنها همین مرحوم نراقی بوده و تمامی طلبه ها از حوزه های علمیه نیز به جنگ رفتند، خلاصه داستان جنگ های ایران با روسیه خیلی جالب و مهم و عبرت انگیز است، یکی از کتابهایی که این واقعه را نوشته و باید اصلاح شود روضة الصفا می باشد زیرا خیلی در این کتاب به روحانیت حمله شده و در مورد سید محمد مجاهد فقط می گوید سید اصفهانی طلبه ها را جمع کرد و برد برای جنگ مگر می شود با عبا و عمامه جنگید؟! خلاصه از این مطالب در مذمت و بر علیه روحانیت زیاد دارد و شکست در جنگ را به پای روحانیت و شخص سید محمد مجاهد گذاشته و حتی نقل شده که کجاوه سید محمد مجاهد را که موقع رفتن با احترام و عزت می رفت موقع برگشتن سنگ باران کردند تا اینکه ایشان وقتی به قزوین رسید دق کرد و از دنیا رفت و بعد جنازه ایشان را به عتبات منتقل کردند، خلاصه اینکه مرحوم نراقی در کتاب عوائد چندین اشکال به آیه اوفوا بالعقود کرده که بماند برای جلسه بعد ان شاء الله ...

والحمد لله رب العالمین اولاً و آخراً و صلی الله علی

محمد و آله الطاهرین

عقد نکاح علقه زوج و علقه زوجة را به هم گره می زنند و یا مثلاً در بیع اضافه بایع به مثنی و اضافه مشتری به ثمن را به هم گره می زنند که نتیجه اش این می شود که مثنی به ملک مشتری و ثمن به ملک بایع منتقل می شود، و اما عهد معنایش اعم است و ما قبلاً آیاتی از قرآن کریم که در آنها کلمه عهد بکار رفته بود را خواندیم مثل آیه ۱۲۴ از سوره بقره که در آن خداوند می فرماید: «لاینال عهدی الظالمین» که عهد در این آیه به معنای پیمانی که بین خالق و مخلوق برقرار است می باشد، عهد اعم است و جاهایی که عهد به مرحله ظهور و اجتماع بیاید، دو نفر لازم است که عهدایشان را به هم گره بزنند و پیوند بدهند تا عقد بوجود بیاید بنابراین عقد یعنی پیوند دو عهد و دو چیز و دو اضافه به همدیگر و اوفوا بالعقود نیز می خواهد بگوید به تبادلات و معاوضات و قراردادهایی که در اجتماع با همدیگر می گذارید وفا کنید، حضرت امام (ره) نیز فرموده اند که عهد همان عقد مشدد است لذا می توانیم با استدلال به اوفوا بالعقود بگوئیم که بیع معاطاتی نیز مثل بیع لفظی جزء عقود است و هر عقدی لازم الوفاء است پس معاطات نیز لازم الوفاء می باشد.

حضرت امام (ره) در ص ۱۰۲ از جلد اول از کتاب بیعشان بعد از ذکر آیه در مقام استدلال لصحة المعاطات فرموده اند که عقد استعاره از حبل و ریسمانی است که آن ریسمان را گره می زنند یعنی به آن گره زدن که دوتا ریسمان را به هم متصل و مرتبط می کند اعتباراً عقد گفته می شود و سپس ایشان از کتب لغت اقوالی را در این رابطه نقل می کند و بعد می فرماید که ولیکن مرحوم نراقی در کتاب عوائد به این آیه اشکال کرده.

مرحوم نراقی کتابی به نام عوائد دارد که در آن ۸۸ عائده ذکر کرده که عائده ۵۴ در مورد ولایت فقیه می باشد و هیچ کس مثل ایشان در ولایت فقیه بحث نکرده زیرا ایشان در زمانی بوده که حس کرده و دیده و درک کرده که باید فقیه ولایت داشته باشد تا ناهنجاری ها و مشکلات برطرف شود، خود مرحوم نراقی در جنگ دوم بین ایران و روسیه شرکت داشته، ایران و روسیه دو جنگ باهم داشته اند که جنگ اول آن به عهدنامه گلستان ختم شد و جنگ دوم به عهدنامه ترکمن چای ختم شد، جنگ اول